



روایت زندگی یک زن شالیکار در گیلان

مادران زمین



سپیده اشرفی

آفتاب روی شالیزار پهن شده. آن قدر داغ است که آب و گل توی شالیزار را مثل یک خون تازه بیرون جهیده گرم کرده. کبری تازانو توی آب و گل داغ است. خودش می گوید حداقل ۳۵ سال از عمرش را توی همین شالیزارها گذرانده. از وقتی ۲۳ سالش بود. تازه از دواج کرده بود که پایش به شالیزار باز شد. قبل تر هم سودای کشاورزی به سر داشت. لابد مثل زری و یوسف در «سووشون» شلخته درو می کردند که چیزی گیر خوشه چین های بایاد. خودش هم مزرعه دار است؛ یک زن مزرعه دار که همه کارهای مزرعه را انجام می دهد. هر چند که اینجا هم شیوه کار مشارکتی در شالیزارها و مزارع حاکم است؛ همه با هم جمع می شوند و مشارکتی روی مزارع کار می کنند. کبری در مزارع دیگران و دیگران هم برای مزارع کبری. شاید گاهی برای دستمزد سراغ مزارعی بروند که مالک چیزی از کشاورزی نمی داند، اما در حالت عادی، همه روی مزارع هم کار می کنند.

امثال کبری ابراهیمی سال هاست که در کشورهای دیگر مزرعه داری می کنند. هم مالکیت دارند و هم اشتغال زنان را بیشتر کرده اند. اینجا در خطه گیلان هم شاید امثال او زیاد باشند، اما در دهای زنان مزرعه دار کم نیست. کبری نزدیک به ۱۰ ساعت در روز روی مزرعه کار می کند. خروس خوان بیدار می شود و مرغ و جوجه ها را زفت و رفت می کند. آماده می شود تا ۶ صبح کار را در مزرعه آغاز کند. تا ۱۱ که آب تیغش را روی سر زنان شالیزار بکشانند، یک ریز کار می کنند. که گاه، یکی شان آوازی می خواند و بقیه تکرار می کنند؛ به جای پاریس،

گیلان می شود «جشن بیکران». بعد از یک استراحت چند ساعته دوباره کار روی مزرعه یا شالیزار آغاز می شود و چند ساعته ادامه دارد. در کل می شود ده دوازده ساعت از روز. صدای کبری از دور شبیه کسانی است که سرماخورده. خودش هم می گوید که قدری کسالت دارد. زنان دیگر هم انگار مثل کبری هستند. اسکله های محکمی هستند که همیشه یک پایشان در آب و گل است. هر چقدر هم که قوی باشند، باز هم پاهایشان آرام آرام از خیس و لای شالیزار خسته می شود. دم می کند. گاهی بیماری می گیرد و آخرش هم کم توان شان می کند. اما از همان دور هم که نگاه کنی، کبری و زنان دیگر گیلانی مثل همان اسکله محکم ایستاده اند. یک رویشان سمت غروب است و روی دیگر سمت مزرعه.

زندگی کبری

ثمره زندگی کبری و همسرش، سه فرزند بوده. پسرش شغل آزاد دارد و دو دخترش هم مشغول مادری و خانه داری هستند. از سه سال قبل که شوهرش فوت شد، هر چه در توان داشت گذاشت تا مزرعه باز هم رونق داشته باشد. می گوید: «شالیزار خودمان هست. در حد گوجه و بقیه چیزها که زندگی خودمان را بچرخانیم هم تولید می کنیم. تا جایی که بشود خودم روی مزرعه مان کار می کنم. اما اگر نیاز باشد کمک می گیرم. کمکی به مزرعه دیگران هم می روم.»

کبری درباره تقسیم وظایف میان زنان و مردان می گوید: «کارهای سنگین را مردان انجام می دهند. مثل شخم زدن مزرعه. خانم ها نمی توانند این کارهای سنگین را انجام دهند. بقیه کارها که در توانشان باشد را خانم ها

انجام می دهند.»

می گویند کارهایی را که نیاز به قدرت فیزیکی و استفاده از ابزار داشته باشد به عهده مردان می گذارند. وقتی پای ادوات خرد کنی دستی، داس و تبر و بیل یا ماشین های پیچیده در میان باشند، مردها کار می کنند. زن ها بیشتر کارهایی می کنند که به ابزار نیاز نداشته باشد. هر چند نشاکاری یا برنج کوبی هم کم از کشیدن ابزارهای کشاورزی ندارد.

کبری می گوید دستش به دهانش می رسد و نیازی برای کار کردن در مزارع یا شالیزار ندارد اما دلش پیش چین و شکن نشاء و دشت مانده. یک روز هم نمی تواند از شالیزار دور بماند. فصل برداشت که باشد، دستی به روی شالیزار می کشد و دانه به دانه محصول زمین را برمی دارد. مثل مشاطه ای که چهره زمین را بزک کند و ابرویش را بردارد.

مشکلات زنان مزرعه دار

چه کشاورز باشند و چه مزرعه دار، پایشان در گل و لای شالیزار و مزارع است. کبری از همان روز اول هم بیمه نبوده. حالا هم از خدمات بیمه ای شوهرش استفاده می کند. می گوید سنش بالاست و دیگر برای اقدام کردن برای بیمه مستقل دیر است. مثل تمام زنان شاعلی که در کارهای اینچنینی در روستا یا شهرستان های دیگر هستند و بیمه هم ندارند. خیلی هایشان می گویند، حتی سال به سال کسی سراغ شان را نمی گیرد. کسی از دردهایشان نمی پرسد. کسی سراغی از زنانی نمی گیرد که هم مزرعه دارند و هم چرخ شالیزارها را هل می دهند. گاهی آن قدر سرگرم مزرعه می شود که سال به سال

هم سفر نمی رود. چه در زمان خزانه و ذخیره کردن نشاء و چه زمانی که فصل برداشت باشد. می گوید تا ۹۰ روز می روند و بعد هم از نشاء مراقبت می کنند. کبری حالا ۵۸ ساله است. فصل ثمر دادن زندگی اش و نشستن کنار نوه و خانواده است. می گوید وقتی بیکار باشد و بنشیند، تازه دردهایش خود را نشان می دهند. از دست درد پا درد تا کمری که ده ساعت در روز خم و روی شالیزار تا شده بود. می گوید حتی وقت این را ندارد که کار صنایع دستی کند. بیکاری را دوست ندارد و می ترسد بنشیند و به استراحت عادت کند. هر چند امسال وضع مزرعه خوب بوده و حال کبری هم کمی بهتر است. گیلان و کل کلاچای و لثره نوده بزم زنانی مثل کبری شده. دست هایشان ترک خورده. مثل درخت هایی که هر خطش ده سال از عمر درخت باشد.

تابستان فصل برداشت ساقه های طلایی برنج است. کشاورزان دستی و مکانیزه، برنج را برداشت می کنند. کشت اول برنج فروردین است و این وقت از سال که تیغ آفتاب مرداد تند می شود، موعد دروست. برای کبری و دوستانش فرقی نمی کند که تابستان باشد و گل و لای داغ تازانویشان را گرفته باشد یا سرد باشد و باران. برنج کوبی می کنند، مزرعه داری می کنند و کشاورزی را زنانه به جلو می برند. شاید عنوانش از دور بزرگ به نظر برسد: «زنان مزرعه دار». اما زحمتی که برای کبری و امثال او دارد، در نهایت همان کار کشاورزی است. مطالعات انجام شده در استرالیا هم همین را تایید می کند. زنان حتی آنجا هم با بروکراسی بیشتر و پیچیده تری روبه رو هستند تا به عنوان یک زن کشاورز شناخته شوند. هر چه باشد، حضور زنانی مانند کبری می تواند راهی برای کنار زدن این کلیشه های جنسیتی باشد.